

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۱۷ جون ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۶۱

قصائد

- ۵۷ -

در تهنیت عید و مدح عبدالشکورخان دیوان بیگی*^۱

فرخنده باد! عید سعید مه صیام
عیدی، چه عید؟ مظهر آثار ناز و عیش
مانند ابروئی، که پدید آید از نقاب
گوئی شکر لیبی ست، که از بهر وصل خویش
آورده زهره شانه سیمین، مگر به کف؟
چون کان سیم و کوی زر عید را ببین
نقش سرین گاو نگر بر سرین شیر
همچون کمند حلقه و همچون کمان نجم

بر روزگار دولت خان جم احتشام
ماهی، چه ماه؟ مطلع انوار عز و کام
یا تیغ هندوئی، که برون آید از نیام
هردم کند اشاره به ابرو، ز طرف بام
تا درکشد به طره عنبر، شمیم شام
از ماه و آفتاب برین صحن سبز فام
کز پشت گاو پنجه شیرش بود کنام
صیاد بهر صید، تو گوئی فگنده دام

شکور غرزن کشخان ممسک را ثنا گویم
ثناي او چرا خوانم مدیح او چرا گویم
که هرچندش ثنا گفتم، دو چندانش هجا گویم

* تصمیم به هجو عبدالشکور خان
گذشتم کز ره سودا ز بهر کار ناممکن
سگی کاندل برش نانی بود صدره به از جانی
از آن ره باز گردیدیم، کنون توفیق می خواهم
"کشخان"؛ یعنی "دیوث"

شد طاسک^۲ کمیت شفق، ناگهان پدید
 دانی هلال را ز چه رو بر فراز چرخ
 یعنی به جای حلقه کشید آسمان، به گوش
 شمع منیر بزم بزرگی و سروری
 رکن رکن دولت شهزاده جهان
 رکن سپهر^۷ کوکبه، عبدالشکور خان
 حکمش کشیده توسن افلاک را، عنان
 بر باد داده همت او، خاندان طی
 ای شکرگوی عطای تو مرد و زن!
 پیش لوای حکم تو فرق زمانه، پست
 بخت ترا فراز نطق زحل محل
 جود تو خوانده قرصه خورشید را، بخیل
 خورشید را، که خسرو افلاک و انجم است
 زان دم، که خرمی به وجود تو یافت جود
 بودی به روزگار تو گر، معن زانده
 رای تو یک زمان شود ار غافل، از جهان
 شهزاده راست بخت ملک شد که چاکرش
 یک آدمی و این همه عقل و تمییز و رشد
 ذاتی ست در وجود تو رشد و تمییز و جود
 ای بر بساط قرب، امیر همه خواص
 چندان، که مردمان همه، از خرمی و غم

بادا ترا نشاط و سُروری، که هرگزت

نیبود خبر، که رنج کدام است، و غم کدام

^۲ تاسک

^۳ "ستام": کلمه دری و در معنای "لگام"

^۴ "معالی": کلمه عربی و جمع کلمه "معاله"، که در معنای "شرف و سرفرازی" ست

^۵ "کاکان": جمع "کاک"، که در معنی "مردم" است

^۶ این بیت در نسخه **کاتب اصل** موجود نیست.

^۷ در نسخه کاتب (رکن سپهر کوکبه عبدالشکور خان)

^۸ الف. ازدهام

^۹ "غمام": (به فتح اول) کلمه عربی و در معنای "ابر"

^{۱۰} باید [خونش از مشام باشد] در هر دو نسخه «عرق خویش» نوشته شده است. گرچه «خوی» همچنان عرق و عرق آلوده معنی شده،

اما مشام به بینی گویند.

^{۱۱} الف. کاردان